

# کوروش هراسی!

«نگاه آیت ماندگار» به چرایی هجمه‌های اخیر علیه بخشی از تاریخ ایران



بررسی «آیت ماندگار» پیرامون جایگاه اجتماعی محمدجواد ظریف  
وزیر سلبریتی

۷۰۶



خاطره‌ای از شکنجه زندانیان پیش از انقلاب  
دختری که شریعتی را پیر کرد!

۸

تکنیک‌های ساده و کاربردی کارآفرینان

بروزه‌های ناتمام از دیروز تا امروز

Ayatemandegar  
biweekly



محمدحسن سرانی  
نویسنده

۷۰۶



عباس مهری اردستانی  
پژوهشگر

۵

# آیت ماندگار

دوهفته نامه سیاسی، اجتماعی | شماره ۶۹ | نیمه اول آذر ۱۳۹۷ | سال چهارم | هشت صفحه | قیمت ۱۰۰۰ تومان | www.ayatemandegar.ir Political, Social | No.69 Second of November 2018

kazemi

تحلیل «آیت ماندگار» پیرامون حواشی اخیر صداوسیما:

دوره‌می کلاه قرمزی، پسرخاله،  
فریدالدین و دیگران!

۳۰۲

به کجا می‌برد این امید ما را؟



امیرحسین مصلی  
سردبیر

۸



گزارش «آیت ماندگار» درباره یک منتقد جنجالی

مسعود فراستی؛ از ما توئیسم تا سینمای دفاع مقدس!

۵۰۴



#آیت\_ماندگار  
@ayatemandegar



نظریه

نگاه «آیت ماندگار» به چرایی حمله‌های اخیر علیه بخشی از تاریخ ایران

کوروش هراسی!



محمد امین اسکندری  
روزنامه‌نگار

کوروش مانند دیگر شاهانی که در ایران بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند هم خوبی‌هایی دارد هم بدی‌هایی، اما چرا به او می‌گویند کبیر؟ چرا آن قدر در تاریخ، شخصیتی کاربزماتیک و عظیم است که برای اشخاصی که به دنبال رنسانسی هستند و خواهان بازگشت به شکوه و جلال ایران باستان، وی را الگوی بی‌عیب و نقص خود می‌یابند؟ درست مثل یونان و روم باستان برای اومانسیم‌های قرن ۱۵ میلادی اروپا. با نگاهی اجمالی به اقدامات کوروش می‌توان دریافت ادعاهایی درباره کبیر بودن وی همچین بی‌پایه و اساسی نیست، چرا که پایه‌های بزرگترین امپراتوری دنیا را در ایران بنا نهاد و با اقدامات خود از نظر سیاسی و اقتصادی ایران را در وضعیتی مطلوب قرار می‌دهد، و با اینکه در دنیایی که بسیاری به خونریزی افتخار می‌ورزیدند حتی قبل از وی آشوربانی پال شاه آشور در حمله به عیلام کتیبه‌ای از خود بر جای گذاشت که تماماً جنایات خود را بازگو و افتخار هم می‌کند. اما کوروش در حمله به بابل و فتح بدون خونریزی آن، منشور حقوق بشری را می‌نویسد و دم از صلح می‌زند، شاید مخالفان وی بگویند از قانون‌نامه حمورابی کپی شده است. گیریم که درست باشد، کتیبه آشوری و قانون‌نامه حمورابی قبل از کوروش نگاشته شده‌اند پس هردو می‌توانند الگو باشند و همین که وی کتیبه جنایی آشور را کپی نکرده نشان از سطح فرهنگ و تفکر یک پادشاه می‌دهد، یا حتی برخورد وی با شاهان مغلوب چه جالب است، به جای تحقیر یا کشتن، آنان را نزد خود به عنوان مشاور نگه می‌دارد. مثل آستیاگ شاه ماد، کرزوس شاه لیدی و نبونید شاه بابل و همچنین تسامح، نوع دوستی و احترام به فرهنگ مردمان مغلوب نیز حائز اهمیت است و اصلاً همین کلنگی نبودن کوروش است که وی را با دیگر پادشاهان هم‌عصر و بعد از خود متمایز می‌کند. به جای تخریب ملل قدیم‌تر از خود و قهر کردن، از آنان استفاده می‌کند و پایه‌های امپراتوری را روی ملل عهد قدیم بنا می‌گذارد. بگذریم، قصد ستایش کوروش نیست.

اما حال حرف من همانطور که اشاره کردم دو دیدگاه است که نه فقط کوروش بلکه در بسیاری موارد دیگر هم مشهود است. یک نگاه که باستان را الگو می‌کند. همان ملی‌گراها که نمی‌شود این را گفت همان وطن‌پرستان افراطی، چرا که ملی‌گرایی یک مقوله فرهنگی است اما وطن‌پرستی یک مقوله سیاسی. این افراد گاهی دست به دامان باستان می‌شوند و تا می‌توانند به ستایش آن می‌پردازند و عقب‌ماندگی‌هایمان را برگردن اسلام می‌اندازند، اما این را لحاظ نمی‌کنند که نادیده گرفتن ایران اسلامی یعنی ندیدن ۱۴ قرن تاریخ ایران و باید گفت همین دوستان هستند که چه عمد یا غیرعمد تاریخ ایران و کوروش را تحریف می‌کنند. از طرفی باید گفت کسانی هم که دیدی منکرانه به تاریخ باستان، اساطیر و... ایران دارند گویا درک نکرده‌اند چه بخواهیم و چه نخواهیم، این‌ها جزئی نه فقط از تاریخ بلکه در تفکر و عقاید و جهان بینی، آداب و رسوم ما ریشه دوانده‌اند، حتی بسیاری از رسوم ما امروزه وارد دین اسلام شده، پاک کردن



و نادیده گرفتن این‌ها از جامعه ما باعث ضعف فرهنگ و از خودباختگی یک ملت می‌شود. غرور ملت، تاریخ و هویت آن است و چه تاریخی پرشکوهی مثل ایران. در نهایت این خلاء فرهنگی را فرهنگ غربی پر کند؟ آیا با بینش و جهان بینی مردمان ما سازگار است؟ قطعاً باید هویت خود را حفظ کنیم و در این مسیر کوشا باشیم.

بررسی

تحلیل آیت ماندگار پیرامون حواشی اخیر صدا و سیما:

## دوره‌می کلاه قرمزی، پسر خاله، فریدالدین و دیگران!



مهدی پورحسین  
روزنامه‌نگار

می‌کنند، تخریب می‌کنند بی آنکه بدانند نظر مردم و مخاطبان خود کدام است. خوشبختانه در سال‌های اخیر با همه گیر شدن نرم افزارهای پیام رسان هر کسی در دست خود رسانه‌ای دارد و تنها ترک اخراج گونه مسعود فراسی را از برنامه نمی‌بیند و می‌تواند سخنان متفاوت او را در گوشی خود ببیند و قضاوت عادلانه داشته باشد و نظرات بقیه کارشناسان را هم دریافت می‌کند و این یعنی انزوای بیش از پیش صدا و سیما، اما گویا برای مدیران صدا و سیما زیاد مهم نیست که مخاطبان خود را از دست بدهند زیرا سالانه بودجه خود را با افزایش مطابق تورم دریافت می‌کنند و تعرفه‌های تبلیغات را هم همینطور هر ساله افزایش می‌دهند و کاهش یا افزایش مخاطبان در میزان بودجه یا در آمد صدا و سیما تأثیری منفی ندارد و درست مانند مغازه‌داری رفتار می‌کند و خریداری که مطابق میل خود نباشد را از مغازه اخراج می‌کند اما دغدغه افت فروش را هم ندارد چنانچه در مناقشه بین مجری موفق برنامه نود و رییس اواخر دهه شصتی شبکه سه، مدیر شبکه اصلاً محبوبیت برنامه و مجری آن را در نظر نگرفت و چند هفته‌ای اجازه پخش برنامه را نداد اما سرانجام این عادل فردوسی پور باهوش بود که توانست برنامه را به آنتن ببرد و با شخصیت و سلامتی که از عادل سراغ داریم قطعاً این مدیر جوان شبکه سه بوده که «بله» گفته و به خواسته عادل فردوسی پور احترام گذاشته است؛ و بر عکسش احتمال کمتری دارد.

بنابراین تشتت رسوایی صدا و سیما مدتهاست که از بام افتاده و صدای گوش خراشاش گوش فلک را کر کرده است اما مدیران آن یا خبر ندارند و یا به مخاطب خود اهمیتی نمی‌دهند و زمانی که از بام تا شام بر وفق مراد جریانی خاص اخبار می‌گوید، برنامه می‌سازد و تخریب می‌کند مقبولیت عمومی را از دست می‌دهد و اصرار بر منش گروهی که در جامعه خواهان اندکی دارند سکه صدا و سیما را از رونق انداخته است. سال‌ها قبل و در زمان زلزله و زرقان (آذربایجان) نوشتیم که زمانی که هنوز جانب‌باختگان زلزله زیر خروارها خاک مانده بودند و عزیزانشان منتظر کمک بوده و ضجه می‌زدند صدا و سیما تکرار برنامه خنده بازار را روی آنتن برد و سال‌ها بعد هم در زلزله اخیر (چند روز قبل) کرمانشاه در حالی که مردم از طریق گوشی‌های همراه خود لحظه به لحظه از اخبار زلزله آگاهی می‌یافتند اما صدا و سیما مشغول پخش مستند شتر بود، یعنی «در بر همان پاشنه می‌چرخد» و در حوادثی مشابه، نظیر حمله تروریستی به مجلس و سایر اتفاقات ریز و درشتی که در سر خط خبرگزاری‌های مطرح جهان قرار می‌گیرد اما صدا و سیما برنامه آشپزی با تبلیغ ظروف پیرکس در آنتن دارد بنابراین فاصله‌ای که صدا و سیما از دانشگاه شدن به کازینو رسیدن را طی کرده است بسیار بیشتر از گستاخی یک مجری برای یک منتقد شناخته شده است و با هیچ ملاتی پرشدنی نیست اما خالی از لطف نیست که در این نوشتار به دو موضوع بسیار مهم دیگر هم اشاره کنیم:

۱- با تصویب و اجرای قانون منع بکارگیری بازنشستگان و بازنشست کردن



ستاره چند تا صفر مربع را شماره گیری کنید تا علاوه بر اینکه کارهای بانکی خود را انجام می‌دهید از هزاران جایزه احتمالی هم برخوردار شوید... شاید این جمله آشناترین و پرتکرارترین جمله در صدا و سیما باشد که در تمامی شبکه‌ها و اغلب برنامه‌های صدا و سیما به صورت انبوه پخش می‌شود، حالا این برنامه، برنامه طنز مهرازان مدیری باشد یا رامبد جوان، یک برنامه پربیننده ورزشی مانند نود باشد یا در خلال مسابقات جام جهانی که پخش این مسابقات رکورد میزان تماشاگر صدا و سیما را جابجا کرد. این جمله همچنان پر تکرارترین بوده، هست و خواهد بود، گذشته از این نوع تبلیغات گسترده در خلال برنامه‌های طنز و جدی، نوعی تبلیغات هم حتی به برنامه‌های آشپزی صدا و سیما راه یافته که بر فرض مثال در یک برنامه آشپزی روغن مورد استفاده توسط آشپز تبلیغ می‌شود و یا اینکه ظروف مورد استفاده در برنامه آموزش آشپزی صدا و سیما نیز تبلیغ یک نوع برند خاص می‌باشد و به نظر می‌رسد صدا و سیما در سال‌های اخیر از جایگاه ویژه خود که به تعبیر رهبر فقید انقلاب «صدا و سیما باید دانشگاه باشد» فاصله‌ای پر نشدنی گرفته و به تعبیر برخی کارشناسان در زمان جام جهانی فوتبال تبدیل به «کازینو» ای برای شرط بندی مسابقات شده بود. بنابراین باید از مدیران توانمند صدا و سیما پرسید که چگونه توانسته‌اند فاصله بین دانشگاه شدن و کازینو شدن را به این سرعت طی کنند.

بنا نداشتیم که در مورد صدا و سیما مطلبی ارائه دهیم زیرا صدا و سیما خود را متکلم وحده می‌پندارد و بقیه را مستمع صرف می‌خواهد و بدتر اینکه می‌داند و به گزاره «مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد» هم هیچ اعتقادی ندارد و به اصطلاح، نبض مخاطبان خود را نمی‌گیرد تا از احوال آن‌ها باخبر شود و بیشتر خود می‌خواهد برعکس گزاره ذکر شده عمل کند و دوست دارد خود مستمع را بر سر ذوق آورد اما هیچ وقت نتوانسته در این کار موفق شود بنابراین بنا ندارد هیچ نقدی را ببیند تا راه و روشهای خود را اصلاح کند و بیشتر از مخاطبان خود می‌خواهد که ما هر چه می‌گوییم شما ذوق کنید اما بخاطر چند اتفاق ریز و درشتی که این اواخر افتاده حیفمان می‌آید آنچه بر سر دلمان مانده را وا نهیم و شماره یک را به سه چند تا صفر ارسال کنیم.

بروزترین موضوعی که صدا و سیما توانسته این اواخر نا کار آمدی خود را با آن نمایان کند در برنامه «من و شما» اتفاق افتاده است و چنانچه همه دیده‌ایم مجری جوان و کم تجربه برنامه به منتقدی در حد و اندازه‌های مسعود فراسی توهین کرده و باعث گشوده شدن بابی برای نقد صدا و سیما شده است. با توجه به اینکه هرگز نتوانستیم با جناب مسعود فراسی ارتباط برقرار کنیم اما به اذعان همه منتقدین اش یکی از باسوادترین منتقدین سینمای ایران هست، گذشته از اینکه هیچ کس نوع مطالب ارائه شده توسط آرش ظلی پور را مناسب نمی‌داند و در یک رسانه عمومی ورود به حریم خصوصی افراد را تقبیح می‌کند نوع نشستن و لحن بیان او را هم کسی نپسندید و گویا این دو قبلاً در جایی به هم خورده بودند و مجری جوان برنامه عقده خود در سال‌های قبل را می‌خواست در برنامه خالی کند اما با توجه به حمله همه صاحب نظران مواجه شد و گویا مدیران شبکه هم تصمیم گرفته‌اند او را از برنامه کنار بگذارند و اگر این موضوع صحت داشته باشد مجری برنامه به کاه دان زده است بدین شکل که علاوه بر اینکه کسی حرف‌ها و لحن برخورد او را نپسندید و حتی به شدت برخورد کردند، و حالا برنامه را هم از دست داده است، اما گذشته از دو موضوع تقبیح شده مهمترین موضوعی که شاید اندکی هم از چشم صاحب نظران مغفول مانده است، خود میزبان پنداشتن صدا و سیماست، مدیران صدا و سیما با آنکه بودجه‌های هزاران میلیاردی از بیت المال می‌گیرند اما فکر می‌کنند که خود صاحب همه چیز هستند و چنانچه در فیلم‌های ارسالی در فضای مجازی بعد از ترک برنامه به عنوان اعتراض توسط مهمان، میزبان مغرورانه دستها را بر روی سینه گذاشته و گویا در خانه خود مهمانی گستاخ را بیرون انداخته و یا در مغازه خود خریداری اعصاب خردکن را از مغازه بیرون انداخته، غافل از اینکه مجری برنامه و حتی برنامه سازان صدا و سیما صاحبان صدا و سیما نیستند که هر جور دوست دارند و می‌خواهند، رفتار و برخورد کنند و هر آنچه می‌توانند را می‌گویند، لذا



فرضیه

چرا فراستی؟



هومین نشاتی  
مشقده

مسعود فراستی بدون شک یکی از باسوادترین مردان سینمای ایران است و کسی نمی‌تواند منکر آن شود. او بدلیل تحصیل در خارج از کشور توانسته خود را به سینمای روز جهان بسیار نزدیک کند و حالا که نزدیک به ۷۰ سال سن دارد و بسیار اهل مطالعه است، طبیعتاً پیشکسوت محسوب می‌شود و تجربه بالایی دارد و کتاب‌های زیادی در زمینه سینما به چاپ رسانده است. فراستی بدلیل اطلاعات و سواد بالایی که دارد از بسیاری از سینماگران جلوتر است و به همین دلیل است که بسیاری نمی‌توانند مقابل نقدهای او چیزی بگویند؛ اما مسعود فراستی در این سال‌ها همیشه رفتار درستی را از خود بروز نداده است. او که یک منتقد به شدت تندرو است، نقدهایش از بررسی نقاط ضعف و قوت فراتر رفته و به توهین نیز بدل شده (به ویژه در زبان گفتار). فراستی از تعداد فیلم‌های کمی خوشش می‌آید و به آن‌هایی که نقد منفی دارد رحم نمی‌کند و از ادبیات درستی استفاده نمی‌کند و به همین دلیل در طول این سال‌ها حاشیه ساز شده و محبوب همگان نبوده. او در این سال‌ها مخالفان زیادی داشته و گرچه کسی باسواد بودن او را رد نکرده است، نقدهای دلنشینینی نداشته است و این موضوع ارتباطی به منقد بودن او ندارد. (مگر منتقد محبوب وجود ندارد؟) بلکه این موضوع به ادبیات و نوع بیان و لحن فراستی بازمی‌گردد. در این سال‌ها نیز به همین دلیل حرف‌های بر علیه خودش را کم نشنیده است؛ اما چرا حالا از طرف مردم ورق برگشته است؟ موضوع کمی مهمتر از این حرف‌هاست؛ زیرا که اصولاً فراستی مدیوم خود را می‌شناسد و می‌داند که برنامه‌ای مانند «من و شما» جایی مناسب برای او نیست. من و شما که بیشتر به یک زردنامه شبیه است جایی برای فراستی ندارد و بدون شک او را به حاشیه و فرعیات می‌کشاند. برای مثال از فراستی سوال‌هایی در مورد عشق و نوع پوشش او پرسیده می‌شود. چرا منتقدی مانند فراستی باید در چنین برنامه‌ای حضور داشته باشد و چرا خودش را محدود به برنامه‌هایی مانند «کتاب باز» نکرد که جایی مناسب برای اوست؟ آیا هدفی تجاری پشت آن بوده؟ بدون شک رفتاری که با مسعود فراستی می‌شود برنامه ریزی شده و احتمالاً ناشی از یک کینه است که گروهی را در پشت پرده می‌طلبد؛ زیرا مجری‌ای که اصول رفتاری روزمره را بلد نیست چرا باید اینطور خود را دست بالا بگیرد؟ به نحوه نشستن او روبروی فراستی دقت کنید. به لحن و بیان بدنی اش دقت کنید. به مکث نکردنش در صحبت دقت کنید. آیا این رفتار مناسبی است که یک مجری باید داشته باشد؟ آن هم جلوی یک منتقد پیشکسوت و باسواد؟ حال این مشکل با معذرت‌خواهی و توقیف و تقصیر دیگران انداختن و یا علی، یا علی گفتن حل نمی‌شود؛ مشکل اساسی‌تر است. وگرنه چرا چنین مجری‌ای که سوال‌های محوری‌اش درمورد نوع پوشش مهمان است باید درباره سینما نظری بدهد؟ آرش ظلی‌پور بدون شک رفتار درستی نداشت و حرف‌هایش به دور از منطقی بود و مسعود فراستی بهترین کار را کرد که در مقابل این حرف‌ها سکوت کرد و برنامه را ترک کرد؛ اما حرف‌های تند و طعنه آمیز و چه بسا با توهین مسعود فراستی را چه در این برنامه (که کمتر در فضای مجازی دست به دست شد) چه در طول این سال‌ها فراموش نکنید؛ اما مهم‌ترین سؤال این است که چرا مسعود فراستی در این برنامه حضور پیدا کرد؟



کرد. بنابراین باید صدا و سیما این پارودکس را حل کند و بگوید که این ژن‌های خوب از اون ژن‌های خوبِ دیگر خوب‌ترند؟ (چه خوب در خوبی شد در کنار ژن در ژنی)

پ- جای بسیار خوشحالی هست که در صدا و سیما شورایی با این نام حضور دارد و به فکر اندیشه هست و اندیشه ورزی می‌کند اما آیا همه افراد این شوراها در شبکه‌های دیگر هم اینگونه بر اساس پسر خالگی انتخاب شده‌اند که خروجی برنامه‌های صدا و سیما این می‌شود و روز به روز در مقابل مخاطب خود قرار می‌گیرد و مخاطبان خود را یکبار با برنامه‌های طنز که به قومیتی در کشور توهین می‌کند و یک بار با ادعای دروغ فرزندآوری در خارج از کشور یکی از بهترین بازیگران مجموعه‌ای که خود با بودجه چند ده میلیاردی ساخته (فریزر عرب نیا و مجموعه مختار) را وادار می‌کند که در فضای مجازی به شدت واکنش نشان دهد و صدا و سیما را دروغ گو و دارای ده، پانزده درصد مخاطب، خطاب قرار دهد و یک بار هم با تکرار پخش برنامه طنز در شب عزای ملی و عمومی (زلزله آذربایجان) از دست می‌دهد و تبدیل به ضد خود می‌کند.

فضای مجازی و رسانه‌ها با همه گیر شدن پیام رسانهای موبایلی این زمینه را فراهم کرده تا بتوان از صدا و سیما هم مطالبه گری کرد تا حداقل در مورد اینکه خود را صاحب خانه و مغازه داری می‌داند که می‌تواند مهمان یا مشتری را از خانه و مغازه بیرون کند و در مورد مدیران بازنشسته خود و نیز ملاک‌های انتخاب مدیر شبکه سه و پسرخاله در شبکه سه روشنگری کند و حداقل یک بار برای اقناع افکار عمومی تلاش کند.

اغلب مدیران توانمند دولتی که صدا و سیما هم در انتقاد از این مدیران در کنار سایر نهادها قرار داشت و با لحن خاص مجریان اخبار ۲۰:۳۰ که گاهی روح مخاطب را می‌خراشند زمینه تهی شدن دولت از مدیران موفق و کاردان را نظیر افشانی شهردار تهران، مولاوردی معاون رییس جمهور و مهرعلیزاده و خدابخش استانداران اصفهان و آذربایجان شرقی را فراهم آوردند برای مدیران بازنشسته خود نظیر آقایان میرباقری، پورمحمدی و پورحسین (گویا هشت نفر هستند) چه موقع ردای بازنشستگی را خواهند پوشاند و گویا خبری‌هایی مبنی بر گرفتن اجازه از رهبری برای ماندن مدیران بازنشسته صدا و سیما نیز درز شده است اما در بعضی موارد تکذیب هم شده است و باید منتظر ماند و دید که ضرب المثل «مرگ خوب است اما برای همسایه» اینجا هم برای مدیران صدا و سیما صادق هست یا نه و بهتر است که صادق نباشد و مدیرانی که به کمک هم تشنه رسوایی صدا و سیما را با هم به دوش کشیده و بالای بام برده‌اند و به پایین پرتاب کرده‌اند از میزهای خود خداحافظی کنند و مطمئن هم باشند هنوز هستند کسانی که در عین جوانی قادرند راه آنان را شاید به خوبی اسلاف خود طی کنند مانند کاری که مدیر جوان شبکه سه با نود عادل فردوسی پور دوست دارد انجام دهد.

۲- علی فروغی، جوانی که در این نوشتار به کرات به او به کنایه اشاره شده است که ظاهراً متولد سال ۶۷ هست و با انتصاب او به عنوان مدیر شبکه جوان پسند سه امید در دل‌های دهه شصتی‌ها زنده شد و این پیام را دریافت کردند که گویا با رفتن مدیران پا به سن گذاشته فرصت برای دهه شصتی‌ها فراهم آمده تا به میدان بیایند اما با رفتارهایی نظیر آنچه با برنامه نود و عادل فردوسی پور که موفق‌ترین و پربیننده‌ترین برنامه صدا سیماست انجام داد و یا دست کم دوست دارد انجام دهد اما فعلاً نتوانسته، فاصله خود را با مدیر جوان درک کرده و خصوصاً اینکه انتصاب او را بخاطر انتساب اش به حداد عادل باور کردند و اینکه آیا اگر او فرزند باجناب حداد عادل نبود باز می‌توانست تا این جایگاه رشد کند و مدیر شبکه سه شود که با عضو شدن فریدالدین حداد عادل فرزند غلامعلی حداد عادل در هیئت اندیشه ورز شبکه سه این گمانه زنی‌ها را تشدید و تثبیت کرد، در این مورد نکاتی به ذهن می‌رسد که می‌توان عنوان کرد:

الف- پدر بخاطر سوابق ژن خوب بودن پسرخاله او را در رأس شبکه سه قرار می‌دهد و پسرخاله هم بخاطر ژن خوب بودن پسرخاله دیگر که فرزند همان پدری که زمینه رییس شدنش را فراهم کرده را در شورایی در دستگاه تحت مدیریت خود عضو می‌کند. یاد برنامه تلویزیونی کلاه قرمزی و پسرخاله افتادیم.

ب- آیا رییس شبکه سه نمی‌توانست هیچ اندیشمند دیگری را در هیئت اندیشه ورز شبکه سه عضو کند تا شائبه استفاده از رانت برای فامیل خود ایجاد نشود؟

یعنی واقعاً در ایران به این بزرگی کسی نمی‌تواند هیچ اندیشه ورزی بهتر از پسرخاله خود را بیابد؟ چگونه می‌توان مخاطب عام را متقاعد کرد که این اندیشه ورز واقعاً اندیشه ورزی هست که حقیقت بوده در چنین جایگاهی باشد، در صورتی که صدا و سیما مدتی قبل فرزند یکی از بزرگان اصلاحات را بخاطر حرف‌های نسنجیده در مورد ژن خوب بودن خود رسوای خاص و عام کرد و واژه ژن خوب را وارد ادبیات سیاسی ایران



منتقد

به بهانه اجرای نمایش «شاه لیر» در سالن اصلی تئاترشهر



فیخته نویخت  
نویسنده

در اجرای متن‌های کلاسیک‌شده، مانند آثار شکسپیر، همواره این پرسش وجود دارد که تا چه حدی می‌توان انتظار وفاداری به متن اصلی را داشت و در برابر تا چه حد مجاز به برهم ریختن قواعد متن اصلی هستیم. این پرسش صرف‌نظر از ضرورت‌های معنایی و مضمونی آثار کلاسیک‌شده، ناشی از شکاف زمان میان نوشته شدن متن و اجرای آن است، که دربرگیرنده تحولات تاریخی و اجتماعی و ادبی می‌باشد و پاسخ را بی‌تردید می‌بایست در نحوه اجرا و کارگردانی آن جستجو کرد. اجرای دکتر مسعود دلخواه از شاه لیر مصداق چنین نگرشی است. اجرایی که به‌رغم وفاداری‌اش به متن شکسپیر، متفاوت و خلاقانه است و امضای کارگردان به عنوان دراماتورژ و خالق متنی دیگر (متن دوم)، جابه‌جای آن مشاهده می‌شود.

در اجرای تازه شاه لیر، ما در نگاه اول با روایتی کاملاً شناخته شده و بسیار آشنا روبرو هستیم. خط داستانی، شخصیت‌ها، روابط و تا حد زیادی گفتارها، همان است که کم‌وبیش در متن شکسپیر خواهیم یافت. اما تمام این‌ها تنها یک قاب است که متن تازه و اجرای دوباره شاه لیر را در بر گرفته، در حالی که نظام نشانه‌ای دیگری پشت این قاب در حال انجام دیالوگی دیگر با مخاطب است. چنان‌که هرچه در اجرا پیش می‌رویم قاب اولیه کم‌رنگ‌تر می‌شود و مفاهیم، رنگ تازه‌ای می‌یابند و تصاویر دیگری پدیدار می‌گردد. زبان اجرای تازه از شاه لیر، زبانی فلسفی، شاعرانه و استعاری است که تلاش می‌کند به جای تقلید از واقعیت‌ها، در برابرشان قد علم کند و آن‌ها را به چالش بکشد. به این ترتیب، مفاهیم متن شکسپیر، در اجرای دکتر دلخواه، به جای تأثیرگذاری بر مخاطب، پرسش ایجاد می‌نمایند. شاه لیر شکسپیر بیشتر از هر چیز قربانی غرور خویش است، اما شاه لیری که نقش آن را مهدی سلطانی ایفا می‌نماید، هرگز قربانی نیست. بلکه از اندوه لغزنده‌ای رنج می‌برد که حاصل آگاهی از حقیقت است. حقیقتی که تهای بزرگ انسان را در جهانی بیگانه و بی‌رحم رقم می‌زند.

استفاده خلاقانه از موسیقی در شکل‌گیری چنین نظامی بسیار نقش دارد. بخش اعظم اجرا بر عهده گروه‌هایی از هم‌سرایان، نوازندگان و آوازخوانانی است که با زبان‌های مختلف خطاب به بازیگرها یا تماشاگرها سخنانی می‌گویند. آوازهایی که گاه هم‌سرایان تراژدی‌های یونان را تداعی می‌کنند و گاه موسیقی‌های محلی مردمی از مناطق مختلف اروپا و گاه به سادگی به زبان شعر، وارد جریان داستان می‌شوند. آن‌ها نقاط تاملی هستند که برای لحظاتی، فضای صحنه را در دست می‌گیرند و با ایجاد فاصله میان متن شکسپیر و مخاطب، مفاهیم دیگری از جنس زمان را وارد اجرا می‌کنند. به این ترتیب بهره‌گیری از تکنیک‌های مدرنی مانند سولی لوگ، کناره‌گویی‌ها و گفت‌وگوهای مستقیم با تماشاگر، همه و همه به نظر می‌آید تلاش هوشمندانه‌ای برای ایجاد فضایی دیالکتیک میان زمان شکسپیر و زمان ما و میان سرزمین‌ها و میان مردمان و حتی فراتر از آن، میان تاریخی بوده است که می‌گذرد و این وجه از اجرای شاه لیر است که به آن اهمیتی دیگر می‌بخشد و ضرورت واکاوی نشانه‌ها و نظام معنایی آن را پدید می‌آورد که البته پرداختن به آن، مجال بیشتر و دانشی عمیق‌تر می‌طلبد.

در واقع در اجرای تازه‌ی شاه لیر، ما با دو متنی که آگاهانه درهم آمیخته‌اند روبرو هستیم. متن اصلی روایت شکسپیر است از شاه لیر و متن دوم، کنش ذهن انسان معاصر است در گذری بی‌بازگشت در دالان زمان، تاریخ و فرایندهای اجتماعی. دراماتورژی دکتر مسعود دلخواه از متن شکسپیر، ضمن وفاداری به روایت اصلی، «چارچوب آن را می‌گسلد و به سوی تماشاگران یورش می‌برد.»\* و این تناقض آشکاری است که با حفظ هم‌زمان ساختار اصلی و واسازی آن در متن دوم، پیش می‌رود. این بهره‌گیری هوشمندانه، تنها در به خدمت گرفتن عناصری نظیر موسیقی یا پیکره‌بندی متن نیست. اهمیت بازی‌ها (در آمیختگی کلام و حرکت)، میزانشن‌ها، طراحی ساده و موثر صحنه، بهره‌گیری از نور و صدا، به باری حفظ این وحدت آمده است. نتیجه این‌که، اجرای دکتر دلخواه از شاه لیر، هم لذت می‌آفریند و هم موجب تحسین و تأثیر است.

\*سوزان سانتاگ، مقاله‌ی مارا/ ساد/ آرتو

تحقیق

گزارش «آیت ماندگار» درباره یک منتقد جنجالی

## فراستی؛ از مائوئیسم تا سینمای دفاع مقدس!



امیرحسین امیرفیض  
روزنامه‌نگار

مسعود فراستی هر «چه» هست و هر «که» هست گام به‌سوی نابودی برمی‌دارد. مسیری که فراستی می‌رود بیشتر شبیه به صلیب کشیدن خویشتن است.

فراستی تا زیر تیغ مرگ نرود دست‌بردار نیست، همچون زمانی که یک کمونیست مائوئیسم بود و پس از انقلاب در دهه ۶۰ به اعدام محکوم شد و با توبه از اعدام گریخت و دست از سیاست کشید؛ اما این بار مسیری که طی می‌کند بیشتر شبیه به خودکشی است. اگر به نقدها و تحلیل‌های وی دقت کرده باشید متوجه می‌شوید که وی نقد نمی‌کند بلکه با ادبیات چاله‌میدانی، فیلم یا دست‌اندرکاران فیلم را با فحاشی و توهین تحقیر می‌کند و نام این حرکت خود را نقد می‌گذارد و دلیلش هم این است که سواد و فهمش را دارد! فراستی خود را روشنفکر می‌داند و کسانی که او را نقد می‌کنند و یا این شیوه سخن گفتن وی را بی‌احترامی به دیگران می‌دانند را نادان و شبه روشنفکر می‌نامد.

واقعاً در بهترین حالت شاید بتوان مسعود فراستی را نسخه تحصیل‌کرده و آکادمیک و مجاز امیر تتلو دانست. کافیسیت به نحوه گفتمان این دو بزرگوار توجه کنید تا تشابه‌های آنان را دریابید.

جالب است مسعود فراستی در برنامه زنده تلویزیونی در مقابل کمال تبریزی می‌نشیند و او را متهم به بی‌غیرتی و «دبابت فرهنگی» می‌کند و بعد خود در جایی دیگر از تلویزیون مدعی می‌شود که مورد توهین قرار گرفته و صحنه را ترک می‌کند! کسی که به همه فحاشی می‌کند خود مدعی ادب است!

خشم و پرخاشگری و بددهنی فراستی گاهی به ذهن متواتر می‌کند که گویی وی از سینما و تلویزیون و تئاتر و فرهنگ و هنر چیزی طلبکار است که طلبش را نتوانسته یا نمی‌تواند وصول کند و در نتیجه این‌گونه پرخاش می‌کند و گاهی به نظر می‌رسد که برای بیشتر مطرح‌شدن، راه حمله به چهره‌های مطرح سینمایی را در پیش گرفته است.

گاهی هم نقدهای وی مملو از فرافکنی است. انگار که تمام آنچه در خود می‌بیند، تمام آن‌ها را به‌طرف مقابلش می‌چسباند.

فراستی دوست دارد افلاطون سینما و تئاتر و تلویزیون ایران باشد اما باوجود اینکه یک پای ثابت تمام برنامه‌های نقد فیلم در تلویزیون است، به هر دری می‌زند نمی‌شود. فراستی بیشتر شبیه به یک شخصیت افسرده پرخاشگر است که از همه و همه چیز ناراضی است.

در مسعود فراستی بین آنچه دوست دارد باشد یعنی خود آرمانی‌اش و آنچه که هست یعنی خود واقعی‌اش فاصله بسیاری وجود دارد و متأسفانه وسیله لازم برای رسیدن به خود آرمانی‌اش را حضور مدام در تلویزیون و داشتن مدرک دانشگاه‌های بولونیای ایتالیا و دانشگاه‌های پاریس می‌پنداشته فارغ از اینکه هستند دانش‌آموختگانی از هاروارد و آکسفورد که هیچ نشده‌اند و در گوشه‌ای از آسایشگاه‌های روانی بستری‌اند!

فراستی دانش‌آموخته فلسفه و نمایش از دانشگاه بولونیای ایتالیا است. دانشگاهی با نهصد سال قدمت!

واقعاً جای تعجب است دانشگاهی با این اعتبار چه چیز در آنجا آموزش می‌دهند که دانش‌آموختگان‌شان این‌چنین بی‌چاک و دهان شوند که در جلوی آنتن زنده تلویزیون از «دیانت» بگویند! فراستی اگر هیچ‌چیز از فلسفه نیاموخته باشد یک‌چیز را به‌خوبی آموخته و آن کتاب «هنر همیشه بر حق بودن» فیلسوف معروف آلمانی، آرتور شوپنهاور است.

شوپنهاور در این کتاب به شاگردان فلسفه خود، ۳۸ راه برای



پیروزی در هنگامی که شکست‌خورده‌اند (البته در مناظرات) را می‌آموزد که فراستی موبه‌موی این کتاب را در تمام مناظره‌های خود به نمایش می‌گذارد.

شاید در تمام مدت تحصیل فلسفه در ایتالیا روزی ۳ بار این کتاب را خوانده است که البته باید از خودش پرسید!

فراستی همچنین دانش‌آموخته مدرسه عالی ملی هنرهای زیبای فرانسه، جامعه‌شناس و اقتصاد سیاسی‌دان از دانشگاه پاریس ۸ است.

جالب است که فراستی قبلاً فعال سیاسی بوده اما از آنجایی که پس از انقلاب اسلامی سال ۵۷ به اعدام محکوم گردید دست از فعالیت‌های خود کشید. وی سابقاً کمونیست و سخنگوی حزب رنجبران ایران بود که انشعاب مائوئیستی از حزب توده به شمار می‌رفت و نظرات انقلابی کمونیستی داشتند.

فراستی پس از انقلاب اسلامی در دهه ۶۰ خورشیدی دستگیر و زندانی می‌شود و در نهایت به اعدام محکوم می‌شود. در دهه ۶۰ در زندان‌ها تواب سازی می‌شد. بدین‌صورت که اگر زندانی سیاسی از گذشته خود توبه مذهبی می‌کرد و متظاهر به مسلمانی می‌شد و آنچه که قبل از آن بوده و انجام می‌داده را اشتباه اعلام کرده



اشاره

پروژه‌های ناتمام از دیروز تا امروز



عباس مهریزادستانی  
پژوهشگر



یاکوب ادوارد پولاک، پزشک اتریشی که طی سال‌های ۱۲۳۰ قمری تا ۱۲۴۰ قمری به مدت ۱۰ سال در ایران بسر برده درباره ناصرالدین در سفرنامه خویش می‌نویسد: کشور ایران با اینکه بسیار مستعد جاده سازی می‌باشد اما اساساً دولت هیچ درک درست و حساسی از صادرات مواد خام و محصولاتی همچون صنایع

دستی ندارد و نه تنها در این کشور جاده‌ای برای راحتی سفر و حمل و نقل کالا وجود ندارد بلکه در مواردی دیده شده که این فقدان راه موجب بلاهای بسیار برای کشور هم شده است. مثلاً در آخرین نبردی که میان روسیه و عثمانی در گرفت، آذربایجانی‌ها مجبور شدند بدستور دولت بیشتر ذخایر خود اعم از حیوانات بارکش و غله را به قیمتی ناچیز به روسها و ترکان بفروشند اما سال بعد که در آن دیار خشکسالی روی داد تمامی آذربایجان را قحطی فرا گرفت و این در حالی بود که در قزوین یعنی ۴۵ مایلی جنوب شرقی این شهر و نیز همدان، غله و میوه به حدی فراوان بود که بخاطر نبود راه و انتقال آن‌ها به دیگر نقاط کشور، بیشتر آن‌ها از بین رفت. پولاک ادامه می‌دهد این مساله به قدری فکر مرا مشغول کرده بود که روزی از روزها وقتی به اتفاق شاه به شکارگاهی در کوهستانهای اطراف تهران رفته بودم موضوع را با وی مطرح کردم. شاه بلافاصله پاسخ داد: ایران معادن و فلزات گرانبهایی دارد که نیاز به استخراج آن‌ها ندارد، ما به صادرات هم احتیاجی ندارم و بازرگانان طلا و نقره خود را از راه کیمیاگری بدست می‌آورند! همچنین ما اصلاً نیاز به راه چه شوسه و چه راه آهن هم نداریم زیرا با در اختیار داشتن حیوانات بارکشی همچون اسب، قاطر، الاغ و شتر احداث راه بی معنی است. اما غرض از بیان این مطلب آن بود که شبیه چنین منطقی را چندی قبل و پیرو تکمیل نکردن سکوه‌های ورزشگاه فولادشهر اصفهان با بیانی دیگر شنیدم، البته پیش از آن و بر روی صفحه تلویزیون بارها دیده بودم که بخشی از پشت یکی از دروازه‌های شمال و یا جنوب ورزشگاه فولاد شهر اصفهان، زمینی است تپه مانند که روی آن را چمن کاشته‌اند و در بازی‌های میان دو تیم بزرگ تهرانی با ذوب آهن و یا حتی سپاهان که پیش از آماده شدن ورزشگاه نقش جهان بازی‌های خود را در آنجا انجام می‌داد، تماشاگران پرسپولیس و استقلال نشستند و بازی را تماشا می‌کردند. همچنین در سوی مقابل نیز دیده می‌شد که علیرغم برخورداری کارخانه ذوب آهن از صنایع فلزی که خود تولیدکننده آن است اما هنوز سکوه‌های آن بخش از پشت دروازه تکمیل نبود و سازه‌های فلزی خودنمایی می‌کرد که خوشبختانه گویا مقداری و یا تمامی آن تکمیل شده است. این راز همواره برای من معما بود که چرا مسئولان باشگاه قدیمی و ریشه دار ذوب آهن، استادیوم فولاد شهر را که جزئی از بدنه رفاهی و ورزشی و نیز آبروی اصفهان است تکمیل نمی‌کنند و شهر را از نعمت داشتن سازه‌های ورزشی محروم کرده‌اند. تا اینکه روزی از روزها تصادفاً به یکی از دوستان تصویربردار که بازیهای ورزشی بویژه فوتبال را در این ورزشگاه تصویربرداری می‌کرد این پرسش را مطرح کردم. این دوست به من گفت که بلی، این مساله برای من نیز بصورت معما درآمده بود اما چندی پیش که یکی از بازیهای حساس میان تیم پرسپولیس و تیم ذوب آهن را تصویربرداری می‌کردم این موضوع را با یکی از کسانی که در کنار باشگاه ذوب آهن همیشه حضور داشت و کاری را انجام می‌داد مطرح نمودم. آن شخص به من گفت که چون متولیان باشگاه می‌دانند در بازیهای میان دو تیم بزرگ تهرانی با ذوب آهن، تعداد تماشاگرانشان کمتر از هواداران تیمهای بزرگ پایتخت است و اگر گنجایش ورزشگاه بالا برود تعداد بیشتری از تماشاگران تیمهای پرسپولیس یا استقلال به ورزشگاه خواهند آمد، از این رو نیازی نمی‌بینند که سکوه‌های ورزشگاه تکمیل شود!



برخوردهای انقلابی کمونیستی با قربانیانش کاملاً مشهود است. به جز محمدرضا شریفی‌نیا تقریباً هیچ توابع شده‌ای از زندانیان دهه ۶۰ شمسی که حکم اعدام داشتند اگر زنده مانده باشند، این چنین آزادانه نتوانسته جلوی دوربین باشد و سردبیر نشریه و صاحب تریبون شود! واقعاً جای سؤال است که وقتی یک اصلاح‌طلب میانه‌رو یا حتی اصغر فرهادی به تلویزیون برده نمی‌شود، فراستی با این سابقه و بی چاک و دهانی چگونه پای ثابت برنامه‌هاست؟ عجیب‌تر آنکه فراستی خود فلسفه خوانده و سپس یک کمونیسم مائوئیسم می‌شود یعنی از روی جهالت این ایدئولوژی را انتخاب نکرده. وی پس از پیروزی انقلاب در دهه ۶۰ که حکم اعدام گرفت دست از عقایدش کشید! سؤال؟ آقای فراستی چرا پیش از پیروزی انقلاب دست از مائوئیستی نکشید؟ آیا باید حتماً زیر حکم اعدام می‌رفت تا دست بکشد؟ شاید نتیجه‌ای که بشود در اینجا گرفت این است که اگر فراستی دستگیر نمی‌شد همچنان عقاید انقلابی مائوئیستی خود را ترویج می‌داد. مطلب دیگر اینکه چرا هنرمندان دیگر کشور حاضر می‌شوند با چنین فردی بر سر یک میز در برنامه‌ای بنشینند و هم‌کلام ایشان بشوند؟ فراستی که تریبون خود را دارد و مونولوگ خود را در همه برنامه‌ها یک‌طرفه دارد پس چه نیازی به شخصی است که جلوی بنشیند و فحش بخورد و اگر به وی حمله کند تویخ شود؟ به هر ترتیب آینده همه‌چیز را در مورد فراستی معلوم می‌کند اما راهی که فراستی می‌رود نتیجه‌ای جز انزوا و تنهایی و خودویرانگری نیست.

و آن را نفی می‌کرد و دیگر هم‌فکران و همراهانش را به توبه وامی‌داشت در حکمش تجدیدنظر شده و آزاد می‌گردید. فراستی نیز از همین طریق حکم اعدامش لغو و آزاد گردید و گرنه در هیچ دادگاه دیگری از اتهاماتش تبرئه نشد. فراستی پای ثابت برنامه‌های تلویزیونی است، تیری آماده شلیک، بمبی سنگر کوب که همه‌چیز و همه‌کس را می‌کوبد. فراستی نقد نمی‌کند، ویران می‌کند و مشخص نیست که یک کمونیست مائوئیسم شکست‌خورده زیر حکم اعدام که با توبه و خواهش و التماس آزاد گردیده چگونه از زمان آزادی در دهه ۶۰ تا به امروز در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران این‌گونه جولان می‌دهد آن‌هم با این طرز گفتار مبتذل، زشت و سخیف طوری که تماشای برنامه‌های زنده‌ای که فراستی در آن‌ها حضور دارد همراه با خانواده ریسک بزرگی است. شاید جالب باشد که ایشان خود توضیح دهد که چگونه از سنگ به سینه زدن عقاید مائوئیسمی به دفاع از سینمای دفاع مقدس که بن آن ریشه در عقاید و فقه شیعی دارد رسید؟ فراستی در زمانی در مصاحبه با روزنامه شرق گفت: «اگر حکومتی بودن به معنی دفاع ملی است، بله من حکومتی هستم. اگر حکومتی بودن به معنی دفاع از مصالح و منافع ارضی و ملی است، بله من حکومتی هستم» واقعاً وضعیت دفاع ملی و منافع ارضی و ملی کشور این‌قدر به فلاکت افتاده که یک نفر با فحاشی و بی‌احترامی و توهین به دیگران باید از آن دفاع کند؟ منافع ملی ما تا چنین دوستانی دارد نیاز به دشمن ندارد! به نظر می‌رسد هرچند فراستی از کمونیسم و مائوئیسم توبه کرد اما همچنان تفکرات کمونیستی خود را دارد و این در روش‌های

تفحص

### تکنیک‌های ساده و کاربردی کارآفرینان



محمدحسن سرآجی  
نویسنده

کارآفرینی موضوعی است که در دهه اخیر در کشور ما در بین جوانان بسیار مورد توجه قرار گرفته است و بسیاری از جوانان با استعداد نیز با اتکا به توانمندی‌های شخصی و خودباوری توانسته‌اند در این حوزه بدرخشند. این مهارت از اواخر قرن بیستم مورد توجه محافل آموزشی کشورهای جهان بوده است. بررسی تاریخ ادبیات کارآفرینی مؤید آن است که این واژه اولین بار در تئوری‌های اقتصادی توسط اقتصاددانان ایجاد شده و سپس وارد مکاتب و تئوری‌های سایر رشته‌های علوم گردیده است.

کارآفرین هماهنگ کننده و ترکیب کننده عوامل تولید است و به عبارت دیگر فردی که عوامل تولید (زمین، نیروی کار و سرمایه) را در جهت تولید، تجارت یا ارائه خدمات ترکیب کند که بتواند شغلی را در راستای ایجاد منفعت برای خود و دیگران راه اندازی کند کارآفرین است.

به بیان کلی‌تر کارآفرینان منابع را مدیریت می‌کنند تا چیز تازه‌ای بسازند اعم از شغل تازه یا کالا یا خدمت یا حتی بازار تازه. آنچه کارآفرینان موفق را از کارآفرینان دیگر متمایز می‌کند سرعت توسعه فعالیت اقتصادی آنان است. کسانی در این حوزه بیشتر موفق هستند که فعالیت اقتصادیشان را بتوانند به سرعت رشد دهند. آن‌ها موقعیت‌هایی را که در بازار دیگران به آن‌ها توجهی نمی‌کنند می‌یابند و با تمرکز بر روی آن‌ها، چالش‌ها و راه‌های موفقیت در آن را بررسی کرده و نسبت به ایجاد مشاغلی با روش‌های جدید اقدام می‌کنند. می‌توان گفت کارآفرین کسی است که کار و شغل ایجاد کند، خوداشتغالی و دیگر اشتغالی ایجاد کند، محصولات یا خدمات جدید به وجود آورد، خلاقیت و نوآوری کاربردی داشته باشد، با قدرت ریسک‌پذیری کارهای جدید ایجاد کند، فرصت‌ها و نیازها را شناسایی کند، ایده‌های خلاق را به سوی ثروت هدایت کند.

در کشور ما طی یک دهه گذشته به علت حجم بالای نیروی کار جوان و نبود شغل مناسب به علت تغییر سیستم‌های کاربایی و استخدامی موضوع کارآفرینی و ایجاد مشاغل جدید بسیار بیشتر از قبل مورد توجه بوده است و هستند کسانی که در این راه موفق عمل کرده‌اند و توانسته‌اند بدون سرمایه مالی و با پشتوانه فکری و اتکا به سیستم‌های جدید کارآفرینی تغییر و تحول اساسی در زندگی خود رقم بزنند و به بهترین صاحبان مشاغل در حوزه کاری خود تبدیل شوند. در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که یک کارآفرین چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و در افکار و اندیشه‌های او چه می‌گذرد که دیگران او را کارآفرین اطلاق می‌کنند؟ در ادامه به بیان چند نکته مهم در این خصوص می‌پردازیم.

#### کارآفرینان خودشان را باور دارند

نیروی باور و ایمان بزرگترین نیرو و محرکه است که انسان را به سمت جلو حرکت می‌دهد. ایمان یعنی چیزهایی که دیگران قادر به دیدن آن نیستند را شما با قدرت ایمان و اراده خود در رؤیاهایتان ببینید و در مورد آن‌ها بیندیشید و در کوتاه‌ترین زمان آن‌ها را عملیاتی کنید. کارآفرینان بزرگ خودشان را باور دارند، از اعتماد به نفس بسیار بالایی برخوردارند و قدرت ایمانشان به کاری که انجام می‌دهند آنقدر زیاد است که انجام ندادن آن را در ذهنشان هرگز متصور نمی‌شوند.

#### ایده‌های احمقانه را جدی می‌گیرند

قطعاً برای شما هم در طول زندگی پیش آمده است که ایده‌های بسیار خوبی به ذهنتان خطور کرده و وقتی آن را با دیگران مطرح می‌کنید گاهی مورد تمسخر قرار می‌گیرید و از ایده خود دلسرد می‌شوید. گاهی فکر می‌کنید چقدر احمق هستیم که چنین ایده‌های به ذهنم رسیده است و از اساس قید همه چیز را می‌زنید؛ اما جالب است بدانید که بسیاری از بزرگان و مخترعان دنیا در ابتدا مورد تمسخر قرار گرفته‌اند ولی با خندیدن دیگران خودشان و ایده‌هایشان را دست کم نگرفته‌اند.

ادامه در صفحه بعد

نگاه

گزارش «آیت ماندگار» از جایگاه محمدجواد ظریف در جامعه

## وزیر سلبریتی



احمد فخرآوینی  
روزنامه‌نگار

به این ۲۸ تبتیری که به بهانه استیضاح محمدجواد ظریف در نیم‌صفحه اول روزنامه‌های یکشنبه ۱۱ آذر ۹۷ زده شده نگاه کنید:

«استیضاح‌ها دردی دوا نمی‌کند (آفتاب یزد)»، «طرح استیضاح وزیر خارجه به هیچ‌وجه پسندیده نیست (اعتماد)»، «وزیر استیضاح ناپذیر (شرق)»، «استیضاح ظریف بدسلیفگی سیاسی (آرمان)»، «استیضاح و ناگفته‌های ظریف (ابتکار)»، «استیضاح ظریف به نفع کشور نیست (اطلاعات)»، «صدای مخالفان استیضاح ظریف بلندتر شد (ایران)»، «پاس گل طلایی به ظریف (شهروند)» و «مخالفت اصولگرایان با استیضاح ظریف (فرهیختگان)»

از قضا در هیچ یک از این تیتراها و نه در هیچ‌یک از مطالبی که ذیل این تیتراها قرار دارد، خبری از عداوت و مخالفت با محمدجواد

ظریف نیست. جالب‌تر آنکه این حد از مخالفت جدی با استیضاح و عزل ظریف از مسند وزرات خارجه نه فقط سنگ تمام گذاشتن اصلاح‌طلبان، دولتی‌ها و فراکسیون امید در حق ظریف است که از قضا این بار بسیاری از چهره‌ها و رسانه‌های اصولگرا نیز در صف حامیان جواد ظریف، قرار گرفته‌اند. «فرهیختگان»، دفاع از ظریف را در تیتراژ یک خود دنبال کرده است. حسین ابراهیمی که در جایگاه عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز، قرار دارد، به عنوان مدافع تمام قد مداوم وزارت ظریف به میدان آمده است و دست آخر اینکه یوسفیان ملا، نماینده اصولگرای مجلس، نه فقط از کلیت تدویم وزارت ظریف که دقیقاً دست حمایت بر آخرین ادعای جنجالی و استیضاح‌ساز ظریف گذاشته است. یوسفیان ملا با صراحت هرچه تمام‌تر نه فقط ادعای ظریف مبنی بر وجود پولشویی در کشور را تأیید کرد که حتی برای اثبات این سخن و اقناع مخالفان آقای وزیر، وارد میدان شده است.

اما چرا این قدر به محمدجواد ظریف، اقبال وجود دارد؟ در پاسخ به چنین پرسشی مایلیم تا دلیل این حد از اقبال و محبوبیت محمدجواد ظریف را نخست در عواملی خارج از محمدجواد ظریف جست‌وجو کنیم. برای بررسی خاستگاه محبوبیت وزیر خارجه دولت روحانی، می‌توان ابتدا خاستگاه دولت روحانی را مدنظر قرار داد. بگذارید به سال ۹۲ و آخرین مناظره انتخاباتی شیخ دیپلمات و رقابیش برگردیم. در آن مناظره غالب سخنان کاندیداهای انتخاباتی معطوف به سیاست خارجی بود و کاندیداهای انتخاباتی در مجموع ۳۷ بار از واژه «دیپلماسی»، ۵۱ بار از واژه «سیاست خارجی» به‌علاوه ۲ بار استفاده از واژه «سیاست خارجه»، ۲۰ بار از واژه «تحریم»، ۳۰ بار از واژه «مذاکره» و ۸ بار از واژه «آمریکا» استفاده کردند. دیگر نکته جالب آنکه در آن مناظره ۸ بار از نام «سارکوزی» و تنها ۷ بار از نام «احمدی‌نژاد» سخن به میان آمد. این مقایسه درباره آمار پیش‌تر گفته‌شده نیز جالب می‌تواند باشد: در مقابل ۳۷ بار استفاده از واژه «دیپلماسی» ۰ بار استفاده از واژه «دموکراسی»، در مقابل تقریباً ۵۳ بار استفاده از واژه «سیاست خارجی» ۳ بار استفاده از عبارت «مردم‌سالاری دینی»، ۲ بار استفاده از «آزادی بیان» و ۸ بار نام «احزاب» به میان آمد. باری بخش زیادی از سر برآوردن دولت روحانی حاصل دفاع صریح و روشن از سیاست خارجی دولت اصلاحات توسط خود او و تقبیح مؤکد سیاست خارجی عصر احمدی‌نژاد غالباً توسط دیگر کاندیداهای انتخاباتی بود. باری در آخرین مناظره تلویزیونی انتخابات ۹۲، از سوپی حسن روحانی داد سخن می‌داد که: «برای آنکه کشور به سمت انسجام رود ما نیازمند عقلانیت و اعتدال بوده و باید از افراط‌وتفریط دوری گزینیم چراکه در سیاست خارجی نیز این چنین است، ما در سیاست خارجی باید منافع ملی کشور را حفظ کنیم و شرایطی فراهم کنیم که فرصت‌هایی برای مردم ما درصحنه سیاسی و بخش‌های اقتصادی و فرهنگی و سایر بخش‌ها به وجود آید. اینکه اشاره شد در بحث‌هایی که در دولت سازندگی و دولت اصلاحات سیاست خارجی ایراد و اشکال داشته، من از برخی دوستان تعجب می‌کنم که اشاره می‌کنند به یک حرفی که در گوشه یک سایتی آمده آن‌هم به‌صورت ناقص، خوب است کتابی که اخیراً آقای البرادعی نوشته‌اند را بخوانند. آقای البرادعی در این کتاب می‌گوید جنگ پشت دروازه ایران بود و این تدبیر جلوی این جنگ را گرفت و سه کشور اروپایی را به ایران دعوت کرد و آن‌ها را سپر انسانی قرار داد.» و سوی دیگر سایر رقابایش در تاختن بر احمدی‌نژاد از چیزی فروگذار نمی‌کردند.

محمدباقر قالیباف از طعن و کنایه زدن بر سیاست خارجی وقت نیز درنگ‌دشت و گفت: «در سیاست خارجی ماجراجویی را از حوزه دیپلماسی دور می‌کنم.» که یعنی سیاست خارجی فعلی (سال ۹۲) به ماجراجویی آمیخته است. جز محمدباقر قالیباف دیگر کسی در نفی سیاست خارجی وقت گوی زد ولایتی بود که به‌تندی و تلخی، پاسخ سعید جلیلی را داد و حتی با مطرح کردن بدیهیات مذاکره، او را چون نوآموزی در عرصه دیپلماسی قلمداد کرد که گویی تابه‌حال فرق سیاست خارجی و فلسفه را نیز نمی‌دانسته: «وظیفه دستگاه دیپلماسی کاهش هزینه است و نه صدور بیانیه و اعلام مواضع.» همچنین: «روابط دیپلماسی این نیست که انسان برود و در مقابل کشورهای دیگر خطابه بخواند و مطلبی را بیان کند که در مصاحبه مطبوعاتی می‌گوید، دیپلماسی سیاسی این نیست که ما یک‌طرف بنشینیم و یک حرف مشخصی بزنیم بدون آنکه اقدامات دیگری خارج از این‌ها داشته باشیم.» و نیز: «بحث دیپلماسی کلاس فلسفه نیست، و آنچه مردم می‌بینند این است که شما چند سال است مسئول هسته‌ای



ادامه از صفحه قبل

## تکنیک‌های ساده و کاربردی کارآفرینان

به یاد بیاورید ماجرای ایده مرغ کنتاکی که توسط سرهنگ ساندرز ایده پردازی شده بود و توسط صاحبان دیگر رستوران‌ها مورد تمسخر قرار می‌گرفت و دست رد به سینه او می‌خورد اما او هیچ وقت از تلاش خود دست نکشید و از ایده خود ناامید نشد.

یکی از مهمترین ویژگی‌های کارآفرینان این است که ایده‌های احمقانه را بسیار جدی می‌گیرند و ایده‌های کوچک و ناپخته را تبدیل به یک ایده بزرگ و بسیار پرکاربرد می‌کنند. پس خودتان و ایده‌هایتان را جدی بگیرید و با ایده‌های خود مانند خمیرهای رنگارنگ بازی کنید تا بتوانید به بهترین شکل به آن‌ها فرم دهید چرا که این یک ویژگی مهم کارآفرینان است.

### انگیزه بالایی دارند

یک کارآفرین هیچگاه خسته نمی‌شود چرا که هدفش ایجاد شغل یا اتفاقی است که قبل‌تر از آن وجود نداشته و او آفریننده و ایجاد کننده آن موضوع خواهد بود بنابراین سختی‌ها و مشکلات و مصائب بسیار زیادی را باید تحمل کند. برای این امر نیاز به انگیزه و توانایی بالاست و کسانی که کارآفرین هستند همیشه با انگیزه و پرنرژی ظاهر می‌شوند. آن‌ها همیشه از خودشان این سؤال را می‌پرسند، چه کار و فعالیتی وجود دارد که بتوانم بدون درک یک لحظه خستگی به آن ادامه دهم؟ چه چیزی وجود دارد که بتوانم آن را بهبود بخشم و کامل کنم؟ آیا فعالیتی وجود دارد که بتوانم تا آخر عمر از انجام آن لذت ببرم؟

### روی خودشان سرمایه‌گذاری می‌کنند

کارآفرینان برتر همواره کتاب‌ها، مجلات، گزارشات، خبرنامه‌ها و وبسایت‌های مرتبط با حوزه کاری خود را تهیه و مطالعه می‌کنند. آن‌ها می‌دانند این منابع درکشان را از کسب و کار و عملکردها و مهارت‌های بازاریابی ارتقا می‌دهد. کارآفرینان برتر در سمینارهای بازاریابی و کسب و کار، کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی شرکت می‌کنند، حتی اگر خودشان در این زمینه مهارت داشته باشند. آن‌ها به این دلیل این کار را انجام می‌دهند زیرا می‌دانند تحصیلات یک فرآیند جاری است.

### مدیریت زمان را جدی می‌گیرند

شاید بتوان گفت تفاوت بسیار مشهود یک کارآفرین با دیگر انسان‌ها در مدیریت زمان و اولویت بندی کارهاست. کارآفرینان به سختی و با هوشمندی کار می‌کنند و برنامه ریزی دقیقی برای انجام کارها دارند و هیچگاه بخاطر نداشتن زمان کافی کارهای خود را به فردا موکول نمی‌کنند. آن‌ها یک فرد هوشمند در مدیریت زمان هستند و از تکنیک‌های ویژه‌ای در این زمینه بهره می‌برند و حتی برای مدیریت زمان خود از کلاس‌های آموزشی استفاده می‌کنند چرا که بهترین مسئله برای آن‌ها داشتن زمان کافی برای انجام امور برنامه ریزی شده در طول روز است.

### کار گروهی را بر کار فردی مقدم می‌دانند

یک کارآفرین معمولاً به فکر رشد و پیشرفت شخصی نیست و همواره در اندیشه این است که علاوه بر خود دیگران نیز در کنار او بتوانند کسب درآمد کنند و به انجام فعالیت بپردازند، بنابراین شبکه سازی و راه اندازی کسب و کاری که به صورت گروهی کنترل شود و پیشرفت کند برای یک کارآفرین همواره نسبت به کسب و کارهای انفرادی در اولویت قرار دارد.

### همواره سخت کار می‌کنند

در نهایت آخرین و مهمترین ویژگی کارآفرینان و افراد موفق این است که آن‌ها سخت کار می‌کنند و از کار کردن هراسی ندارند چرا که آن‌ها مسیری را انتخاب کرده‌اند که باید برای پیروزی در آن بجنگند و سخت‌ترین کارها را تجربه کنند.



کمتری از بوروکراسی غربی دارد افراد، عاملیت بیشتری دارند. همه این‌ها اما تفاوت‌های مهم ظریف برای روزنامه‌نگاران و سیاستمداران و تحلیلگران است. برای مردمی که سیاست را به‌طور خاص پیگیری نمی‌کنند حتی همین مسائل نیز به طرز دیگری جلوه می‌کند. اما به قول آصف بیات همین مردم عادی همین مردمی که سیاست را به‌طور خاص و ویژه پیگیری نمی‌کنند توانایی تغییر خاورمیانه را دارند. همین‌ها هستند که در شب توافق برجام و شب پیروزی روحانی در اردو انتخابات ۹۲ و ۹۶، فضای خیابان را تسخیر می‌کنند، شعار می‌دهند، دست می‌زنند و حتی می‌رقصند. همین مردم عادی هستند که اگر از ظریف راضی باشند که هستند بعداً استیضاح‌کنندگان وزیر محبوبشان را از راه‌یابی مجدد به مجلس محروم می‌کنند. اما برای همین مردم عادی ایران چه نکته‌ای از ظریف جذاب است؟ آنان در ظریف آن چهره‌ای را می‌بینند که دوست دارند شبیهش باشند. درست همان‌طور که در سلبریتی‌ها این‌گونه است. ظریف، گاه از منظری خبرساز شده است که تا پیش از خودش مطلقاً سابقه نداشته است. درست همان‌طور که در مورد سلبریتی‌ها معمول است. ظریف نیز با مدل ریش جدیدش و تغییر خط ریش از پروفوسوری به ستاری بود که خبرساز شد. و در موارد جدی‌تر ظریف اولین سیاستمدار ایرانی بود که دست فعالیت‌های مجازی‌اش در توئیتر و فیس‌بوک دیپلماسی را در شبکه‌های اجتماعی نیز دنبال کرد. این مردم عادی با ظریف و اکانت توئیترش احساس قربت می‌کنند. ظریف برایشان عبور از سیاستمداران خشک دور از دسترس قبل از ۹۲ است چون ظریف وزیری است که تا مقابل دوربین شب یلدای عادل فردوسی پور و دوربین برنامه اینترنتی رشیدپور می‌رود. ظریف جزو اولین کسانی بود که می‌شد او را "کوت" و "منشن" کرد. ظریف قهرمانی است که عکس با گوشی سامسونگش منتشر شده است و احتمالاً هر بچه‌ای که با سامسونگش انگری بردز هم بازی کند. اندکی از قربت را میان خود و وزیر احساس خواهد کرد.

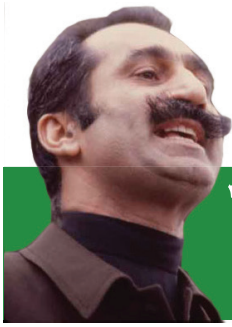
کشور شده‌اید یک‌قدم پیش نرفته‌اید و هر روز تحریم‌ها بیشتر شده و فشار آن بر مردم افزایش یافته است.» بر همین بستر و در حول مسئله هسته‌ای بود که حسن روحانی پیروز عرصه انتخابات شد. شک نباید کرد دولتی که از این بستر برخیزد مهم‌ترین وزارتخانه‌اش وزارت خارجه خواهد بود و طبیعی است که فقط در یک روز ۲۸ عنوان تیتیر تنها در نیم‌صفحه اول روزنامه‌های مختلف مربوط به وزیر خارجه باشد. و این جدای از همه آن دیگر اخبار و عناوینی است که در سراچه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و تلویزیون‌های فارسی و غیرفارسی داخل و خارج از کشور منتشر می‌شود.

سؤال مهم‌تر اما در مورد خود جواد ظریف است. شخص ظریف چقدر مهم است و آیا اساساً اهمیت ظریف تنها در همین چارچوب ساختاری است یا عاملیت خود او نیز به‌صورت جداگانه اهمیتی دارد؟ بگذارید تا پاسخ را با درگذشتن از خیال خام انفکاک کامل میان شخص و جایگاه شروع کنیم. بی‌شک اگر امروز جواد ظریف برای ما مهم است تنها از آن‌روست که در مقام وزارت خارجه قرار دارد اما نباید فراموش که این به‌رحال شخص ظریف است که پیش روی ماست نه لباس خالی از فرد وزارت خارجه. اگر چه این مقام وزارت خارجه و مسئله هسته‌ای است که در انتخابات ۹۲ اهمیت می‌یابد اما این شخص ظریف است که مسئول حل چنین مسئله‌ای می‌شود، اگر چه حصول برجام یا هر توافقی چون آن به‌خودی‌خود مهم و تأثیرگذار است. تأثیرگذار تا آن حد که زمانی حجابیان قطب‌بندی بعدی میان سیاسیون را قطب‌بندی برجامیون - نابرجامیون پیش‌بینی کرده بود.

بالین‌وجود از خاطر نباید برد که این جواد ظریف بود که در صدر مذاکره‌کنندگان برجامی قرار داشت. این شخص جواد ظریف بود که با جان کوری در ژنو قدم می‌زد و از قضا در مقایسه بین کری و ظریف، این ظریف است که اهمیت بیشتری دارد. نه فقط به این دلیل که ظریف خود یک‌طرف مذاکره بود و کری یک‌ششم یکی از طرف‌های مذاکره. بلکه بیشتر به این دلیل که در ساختار بوروکراسی ایرانی که قدمت



شان ماندگار  
من وزیر کارم، نه وزیر کار!  
داریوش فروهر



- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد آیتی
- سردبیر: امیر حسین مصلی
- مدیر هنری: عالیله اعتمادیان
- وب سایت: www.ayatemandegar.ir
- آدرس: تهران - خیابان مطهری - خیابان میرعماد - کوچه نهم - پلاک ۳-۴
- تلفن: ۸۸۷۴۰۶۷۸
- چاپ: نقش افست گرافیک
- پست الکترونیک: ayatemandegar@yahoo.com

### سرمقاله

#### به کجا می برد این امید ما را؟



امیرحسین مصلی  
سردبیر

در این روزان که امید به فردایی بهتر در نزد مردمان این دیار بدل به متاع نایابی در بازار مکاره بی تدبیری شده، حکایت روزنامه نگاران حکایت آن مادریست که از پاره تنش گذشت تا فرزندش در دامن نامادری از گزند حکم زندانه قاضی در امان بماند! خلق... می گویند بی عاطفه بود! بی وجدان است؛ اما آن قاضی زند می داند که در این سینه پر درد چه می گذرد! چرا که امید در هویت روزنامه نگاران جوانه بسته است و بس!

لعن و نفرینمان می کنند که چرا سازش در ازای پرخاش؟ چرا بخشش بجای انتقام؟ می گویند چرا انتخاب بین بد و بدتر وقتی می توان تشویق به نفعی دو طرف کرد؟ چرا اصلاحات تدریجی وقتی هرج و مرج آبی زیر و زبر می کند؟ چرا دعوت به مطالعه و آگاهی بجای فریاد و عصیان؟ چرا عیسی وار گوش راست را نشان می دهید پس از سیلی به گوش چپ؟ تحقیر می کنند که از چه هراسانید! و نتیجه این همه آشتی جویی و مسالمت بزدلانه چه بوده؟ طعنه می زنند شور و شعارتان کجاست؟ شماتت می کنند لاقل ناسزا گویند، تخریب کنید، به آتش بکشید این ناعدالتی را. چه باید گفت؟ چه جوابی؟ عوام الناس حق دارند عصبانی باشند و پرخاشگر! و از همه مهم تر درک متقابل نداشته باشند از این کنش. چرا که نه سال ها آستن دردهای تاریخی بودند و نه درد زایمان آینده ای بهتر را کشیده اند! فرزندی عزیزتر از جان از خود به یادگار ندارند که فداکاری کنند برای رشد و نموی وجود و خواستشان که همان روشنفکر است؛ بلکه همصدا با قاضی رند می خواهند فرزند آزادی را به هر نحو به چنگ آورند ولو به قیمت گرفتن جان این نوزاد! ضجه و شیون مادران آگاهی به گوش آن ها خوش است انگار! مادر نیستند که بدانند مراقبت از فرزند نوپای اندیشه یعنی چه! نمی دانند گاهی برای حفظ این طفل باید از خود گذشت و به ساز قاضی روزگار رسید و رقصانند. شعار مرگ که جز مرگ توشه ای ندارد بس نیست؟

باکی نیست؛ ما می دانیم و ایمان داریم که مبارزه امری مقدس است، اما دائمی نیست. آنچه دائمی است زندگی کردن است، زنده باد زندگی.

### حرف آخر

#### عنوان «قتل های زنجیره ای» چطور معروف شد؟

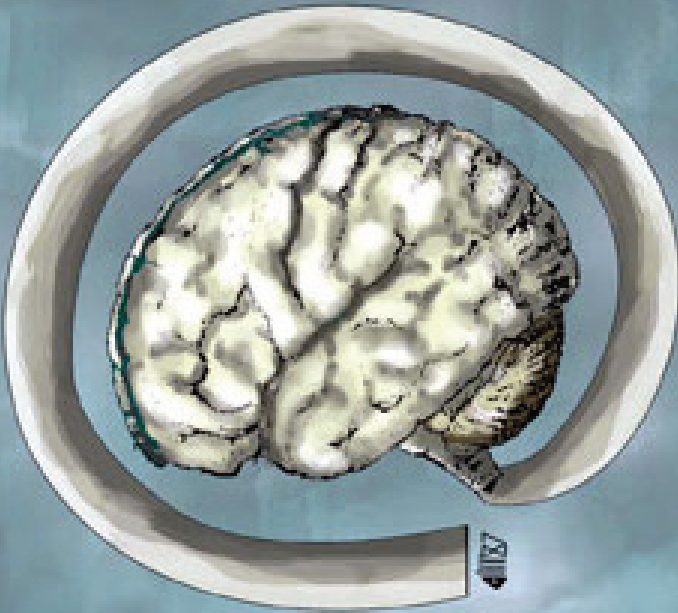
«محمد بلوری» روزنامه نگار پیشکسوت و دبیر وقت گروه حوادث «ایران» طی گفت و گویی با همین روزنامه درباره اینکه عنوان «قتل های زنجیره ای» چگونه معروف شد می گوید: «از اول آذرماه سال ۷۷ در پی اجرای برنامه قتل چندین نفر به طور پراکنده سرانجام داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری توسط فرستادگان سعید امامی در منزل شان کارآجین شدند و به طرز رقت انگیزی به قتل رسیدند. در دوازدهم و هجدهم آذرماه همان سال، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، دو نویسنده دگراندیش را ربودند و سپس اجسادشان در اطراف شهر تهران پیدا شد که پس از آن چند نویسنده و تحلیلگر سیاسی دیگر هم به همین سرنوشت گرفتار شدند. تا پیش از روشن شدن راز آدم ربایی ها و قتل ها، از طرف جناح های مختلف گمانه زنی های گمراه کننده ای انتشار می یافت و همه سردرگم بودند که سرنخ این جنایات در دست کدام گروه است و طرفداران هر جناحی تحلیل خاص خود را داشت؛ اما در این اختلاف نظرهای گوناگون، من با توجه به تحلیل هایی که داشتم مطمئن بودم این قتل های پیاپی توسط گروهی از مأموران وابسته به وزارت اطلاعات انجام می گیرد. برای بیان این منظور دل به دریا زدم و پس از قتل پوینده و مختاری و زال زاده، یک صفحه حوادث روزنامه ایران را به طرح دلایل در این باره اختصاص دادم و برای این کشتار نام «قتل های زنجیره ای» را انتخاب کردم که از آن پس تاکنون این قتل ها به همین نام معروف شده است.»



### تاری

آرزوآقابالدیان  
کارتونیس

### بدون شرح!



### یادواره

#### خاطره ای از شکنجه زندانیان پیش از انقلاب دختری که شریعتی را پیر کرد!

یکی از همبندان دکتر علی شریعتی طی خاطره ای نقل می کند: از جمله زندانیان سیاسی پیش از انقلاب، دختر دانشجویی بود که در سلول روبرویی بازجویی می شد و لابلای آن بازجویی، کلمات و جملاتی درباره کتاب های شریعتی از وی می شنیدم. نزدیک غروب؛ باز و بسته شدن در سلول کناری خبر از ورود زندانی جدیدی داد. از گفت و گوی مأموران ساواک فهمیدم همسایه تازه وارد کسی نیست جز دکتر شریعتی! هیجان زده به انتهای سلول رفتم و به علامت رمز به دیوار سلول دکتر کوبیدم.

در همین احوال صدای شکنجه گر ساواک به گوش رسید که به دختر تشر می زد: شریعتی تو را به این روز انداخته، اگر از شریعتی ابراز بیزاری کنی، آزادت می کنم، باید به شریعتی فحش بدهی. دختر که از حضور دکتر در زندان بی خبر بود، محجوبانه می گفت: من فحش بلد نیستم. از کنار میله های سلول نگاه کردم، شریعتی که ظاهراً او نیز صدا را شنیده بود، با یک دست میله های سلول را می فشرد و با دست دیگرش به میله های کوفت و خطاب به دختر فریاد می کشید:

### شعرخوانی

پیشانی از هجوم وقاحت کبود می شود  
وقتی که بر مزار شهیدان عبور می کنند  
وقتی که سینه هوا را می شکافند  
و باد جامه هاشان  
بر شعار دیوارها  
می دمد.

اینان که جامه های عزا را به عاریت  
پوشیده اند  
از قعر چشم خلق  
میراث روشنای شهیدان را  
بیرون می کشند

گل در نهب تند گلوله شکفت  
و اکنون کنار سنبله ها  
اندام های کاکتوسی



دخترم، دخترم، شریعتی منم! به من فحش بده! دختر که تازه به حضور دکتر پی برده بود، صدایش را از حد معمول بلندتر کرد و گفت: دکتر، دکتر! قربان قلمت، قربان هدف! اما آتش سیگار شکنجه گر بیش از این به او امان نداد و در صورت دختر فرو نشست. شکنجه های مداوم و ناله های پی در پی دختر، فضای روانی زندان را دگرگون کرده و همه را بی تاب کرده بود! حتی صدای بلند نفس نفس زدن دکتر و آه کشیدنش را می شنیدم. صدای ناله های دختر معصوم

پس از نیمه شب، رو به خاموشی نهاد، اما این رنج و شکنجه تا سپیده دم ادامه داشت. صبح در سلولم را باز کردند مرا به محوطه زندان آورده و در کنار در زندان نشاندهند. یک لحظه چشمم به چهره شریعتی افتاد. او را نیز از سلولش بیرون آورده بودند. آن چه می دیدم باورم نمی شد. چشم هایم را به زانویم مالیدم و دوباره با شگفتی نگاه کردم: تعدادی از موهایی دکتر سفید شده بود.

بر انحنای تند شرارت افول می کند.

بر چشم ها سیاه می کشند.

بر قلب ها سیاه می کشند.

بر شانه ها قساوت را می گردانند.

و سفره ها را

بر کرده خلائق

پهن می کنند

خونابه فشرده گنجشک ها را در هاون

سر می کشند

تا باه شان بیفزاید.

وسنگ های گورستان را آذین می بندند

و نام های شهیدان را بر تریج قبا

می دوزند.

محمد مختاری

سر بر کشیده اند.

کلیساهای فربه از سوراخ های بیم

در هرم انقلاب خلائق

بیرون خزیده اند

وز شانه های مردم بالا می آیند.

و موج می زنند

در آفتاب پیروزی.

خورشید در تلاکؤ اندام های حمق

سرافکنده می رود.

بازارها که پارچه های بلند را

حزّاج کرده اند

فوج بلند جامگان را

در چشم آفتاب می گردانند

و روز